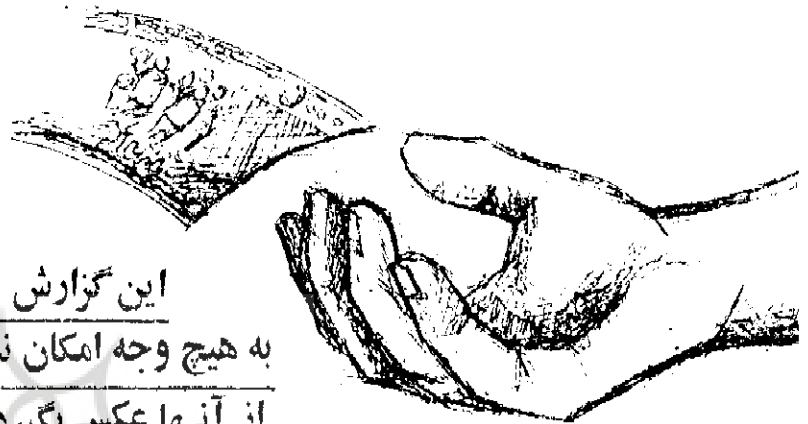


● گزارشی از یک مسأله مهم اجتماعی: روش های جدید گدایی در تهران

گدایان تهرانی، شکارچیان

♦♦♦ ۱ تومان تا ۲۰ هزار تومان!

شغل های عجیب و غریب تهران، در هیچ جای دنیا نظیر و شبیه ندارند. بخصوص گدایی در تهران کاری خارق العاده و شگفت انگیز شده است!...



این گزارش بدون عکس تهیه شده است. زیرا برای عکاس ما به هیچ وجه امکان نداشت که به «سوژه» های مورد نظر نزدیک شود و از آنها عکس بگیرد!

گرفته اند و دیگر تعجب و حتی توجه کسی را هم برسی انگیزند.

حتی تازگیها نوعی گوشت فروشی هم در تهران باب شده که دیگر کم کم آن هم دارد عسورت عسادی به خرید می گیرد. مثل گوشت فروشی در مقابل فروشگاههای تعاونی مصرف سید، یا فروشگاههای معروف گوشت، مثل فروشگاه گوشت خیابان ملاصدرا، یا فروشگاه جنب اداره گذرنامه، یا فروشگاه مقابل خیابان جام جم و دهها فروشگاه دیگر مانند آنها...

عده ای هستند که صبح های خیلی زود، حدود ساعات ۳ و ۴ بامداد با در واقع همان ساعات گرگ و میش پس از نیمه شب، با افراد خانواده و حتی فاسیل و همولایش ها، خود را پشت درهای بسته این فروشگاهها می رسانند و صبح تشکیل می دهند و نوبت می گیرند... و پس از چند ساعت انتظار، بالاخره وقتی که درهای فروشگاه باز شد و نوبت به آنها رسید، هر کدام چند کیلو گوشت می خرند (و البته معلوم نیست که چرا و روی چه حساسی به این عده آدمها، مقادیری خیلی بیش از افراد دیگر گوشت فروخته می شود و هر کدام با چندین بسته گوشت و حتی چند زنبیل پر از گوشت، از فروشگاه بیرون می آیند).

آنگاه همین افراد چند دقیقه بعد و چند قدم آن طرف تر، همان گوشت ها را به کسانی که حال و حوصله، یا وقت و توان نیمه شب بیرون آمدن و ساعتها در صف ایستادن را ندارند، با قیمت هر کیلو ۱۰۰ الی ۱۵۰ تومان بیش از قیمت خرید

● شغل هایی که در دنیا شبیه ندارند!

از عجایب تهران، تقریباً همه چیز دروغ، مثلاً همه می دانند که در این شهر، بعضی از مردم، از راههایی بول درمی آورند و کارهایی را به عنوان شغل رسمی و قانونی و طبیعی خود درآورده اند، که در هیچ جای دنیا، نظیر و حتی شبیه با چیزی شبیه آنها را هم نمی توان یافت. شغل هایی مثل کوبن فروشی یا سیگار فروشی سر چهارراهها و لایالی اتومبیل های پشت چراغ قرمز، که دیگر خیلی عادی و طبیعی شده و مورد تأیید قرار



تهران یکی از بزرگترین و شلوغ ترین و در واقع درهم و برهم ترین شهرهای دنیاست. این را همه می دانند. و البته این را نیز همه می دانند که تهران، شهر عجایب و غرایب نیز هست. یعنی عجیب و غریب ترین چیزها را، یا هر چیزی را به صورت کاملاً عجیب و غریبش، به فراوانی در آن می توان یافت: شغل های عجیب و غریب، کسب ها و تجارتهای عجیب و غریب، رفتارها و کنشهای عجیب و غریب، ازدواجها و طلاق های عجیب و غریب، دوستی ها و دشمنی های عجیب و غریب، و... بالاخره حتی گدایی های عجیب و غریب!...

در این گزارش، که هر قسمت از آن را یکی از گزارشگران ما، از یک گوشه تهران تهیه کرده است، شما را با همین یک مورد از عجایب گونه گون تهران آشنا می کنیم: گدایی عجیب و غریبی که در بسیاری موارد، انسان تا آن را به چشم خود نبیند، باور نخواهد کرد.

البته انصافاً باید گفت که مسئولان امور شهری، از مدت ها پیش با این پدیده زشت و نفرت آور مبارزه بی دامنه دار را آغاز کرده اند و کوشیده اند تا با جمع آوری گدایان، چهره تهران را از این لکه سیاه، پاک کنند. ولی اولاً در یک شهر ۱۲ میلیون نفری چنین مبارزه بی چندان آسان هم به نتیجه نخواهد رسید. ثانیاً گدایان تهران، در مقابل هر نوع برنامه ریزی و مبارزه، دست به ابداعات و ابتکاراتی می زنند که حاصل مبارزه را به میزان قابل توجهی خنثی و کم اثر می کند...

خود، می‌فروشند و یک قلم، چند هزار تو، استفاده را به جیب می‌زنند و راهی می‌شوند، تا فردا دوباره «سرکارشان» بیایند!

● چرا این گزارش عکس ندارد؟

درست است که اینها همه جزو عجایب غریب تهران محسوب می‌شوند، اما چون تا همه مردم نیز از آنها خبر دارند، پس ما نیز در این گزارش، کاری با این «کارخان» نداریم. آنچه در این گزارش کوتاه قصد پرداختن به آن را داریم، یکی دیگر از عجایب تهران است، البته این یکی هم چندان تازه نیست و حتی می‌توان گفت سابقه‌ی نسبتاً طولانی هم دارد. اما چون اولاً، همه مردم تهران از آن خبر دارند، و ثانیاً، تا رگیها انواع تازه‌ی آن از آن «مد» شده که حتی ممکن است «مفعلنین» را هم فریب دهد و به دام اندازد، مناسب و حتی واجب دانستیم که گزارشی کوتاه درباره آن تدارک ببینیم. طبیعی است که این گزارش بدون عکس است، چون تا گفته بیداست که هیچ یک از کسانی که به این نوع «کار عجیب و غریب» می‌پردازند، هرگز و به هیچ قیمتی رضایت و اجازه نخواهند داد که عکاس مجله یا هر فرد دوربین به دستی، به آنها حتی نزدیک شود، چه رسد به آن که بتواند عکسی هم از آنان بگیرد!

● موضوع چیست؟

بله، حالا پس از این مقدمه نه چندان کوتاه، تازه می‌رسیم به این که: واقعاً موضوع چیست؟ موضوع، خیلی ساده، از این قرار است که تا رگیها یک نوع گدایی جدید و عجیب و غریب و با تکنیک و دارای ضوابط و قواعد خاص، در تهران مد شده که دیگر با ناله و زاری و دعا و ثنا، و انعامات و استغاثه توأم نیست. مبالغی هم که این گدایان جدید مطالبه می‌کنند، رقم‌های کوچک و خردی مثل ۲ تومان و ۵ تومان و ۱۰ تومان و به قول خودشان «این مسخره‌بازینها» را شامل نمی‌شود. اولاً رقم‌ها از حداقل ۱۰۰ تومان شروع می‌شود و به از قلمی چون ۵ هزار تومان و ۱۰ هزار تومان و حتی در مواردی به ۲۰ یا ۳۰ هزار تومان می‌رسد، و ثانیاً طرز مطالبه آن، از قلدری و فحاشی و زورگویی شروع می‌شود و به انواع افسانه‌ی نقش‌های تئاتری و سینمایی می‌رسد...

ما در گزارش خود، شما را فقط با چند نوع یا ذرواقع چند چشمه از این نوع گدایی آشنا می‌کنیم و بقیه را به عهده خودتان می‌گذاریم که در مواجهه با انواع دیگر آن، هوش و ذکاوت خود را به کار ببرید و با مقایسه آنچه در این گزارش آمده و آنچه شما در خیابانها و کوچه‌ها خواهید دید، خودتان به اصل قضیه پی ببرید و به دام نیفتید.

● پیرزنی که فحش می‌دهد!

در همین میدان انقلاب، محله آشنای تهران که روزانه صدها هزار نفر از آن عبور می‌کنند،

افرادی که نسخه بیمارستانها و سربرگ آزمایشگاهها را در دست دارند و با آنها گدایی می‌کنند، این اسناد را از کجا به دست می‌آورند؟

عده زیادی هستند که در گوشه و کنار تهران، به همین شکل گدایی می‌کنند و لابد خیلی از تهرانی‌ها، بارها این دسته از گداهارا دیده‌اند...

● گدایانی که با کتک زدن پول می‌گیرند!

اما جالب‌تر از اینها کسانی هستند که با قلدری و زورگویی گدایی می‌کنند. ناگهان دو سه مسرد جوان توی پیاده‌روی جلوی کسی را می‌گیرند که: آقا (با خانم) وضع ما خیلی بد، خماریم. مواد نداریم. ناهار (یا شام) نخورده‌یم... ما چمند تا جوون‌رو راه بسنداز بریم پی زندگی مون...

و جالب اینکه در پیاده‌رو چنان جلوی انسان می‌ایستند که کاملاً آشکار است که به زبان بی‌زبانی می‌گویند: اگر پول ندهی نمی‌گذاریم حرکت کنی...

و البته بارها هم اتفاق افتاده که طرف، پولی نداشته یا نخواسته پولی بدهد و آقایان گدایان قلدرد، به او حمله کرده و دگ و دنده‌اش را خرد کرده و پا به فرار گذاشته‌اند و حتی گاهی که پیاده‌رو خلوت بوده، قبل از فرار، جیب‌های او را هم خالی کرده‌اند!

● گدایی در حال مسافرتی...

صحبت از این که گدایان تهران، عده‌ی از بچه‌های مریض و زردنو را گدایه می‌کنند، و با خوراندن قرص خواب، آنها را در پیاده‌روها صبح تا شب می‌خوابانند تا جلب ترحم کنند، دیگر صحبت کهنه‌ی است که همه از آن خبر دارند. حالا باید چشم به راه‌هایی کاملاً ابتکاری دوخت.

یکی از گزارشگران ما می‌نویسد: چند شب پیش جلوی دفتر مجله سوار یک پیکان شخصی مسافرتی شدم. پسر جوانی پشت رل بود و پسر جوان دیگری کنارش نشسته بود که با هم می‌گفتند و می‌خندیدند. پسر بغل دستی، بینی‌اش شکسته بود و روی آن را گچ گرفته بودند. همین که اتوبیل راه افتاد، راننده پایش را روی پدال گاز فشار داد و با استفاده از خلوتی خیابان، چنان سرعتی گرفت که من دچار وحشت شدم. همین موقع، پسر بغل دستی گفت:

- آقا، ما مسافر دیگری سوار نمی‌کنیم هان...

فقط شما را می‌رسانیم. گفتیم: چرا آقا جان، خوب شما کار خودتان را انجام بدهید. مسافر دیگر هم سوار کنید. طرف گفت: نه آقا، حوصله نداریم هی قدم به قدم ترمز کنیم. به جای این کار، شما لطفت

پیرزنی قیراق و سرحال هست که دست کم می‌تواند روزانه ۱۵-۱۴ ساعت سر پا بایستد! او بین دو قسمت خیابان شرقی میدان، روی خط کشی محل عبور پیاده‌ها می‌ایستد و جلوی مردم را می‌گیرد، و نه با زبان خوش، بلکه با توپ و تش و لحنی کاملاً طلبکارانه مطالبه پول می‌کند:

- آهای آقاهه! اوهوری خانمه!... به کمکی به من بکن ببینم!...

اگر کسی «کمک» نکرد و به راهش ادامه داد که پیرزن مزبور پشت سرش شروع به داد و بیداد و فحاشی می‌کند و دقیقاً چیزهایی شبیه این می‌گوید:

- اوهوری... یارو! حیث نون!... بی‌شعور... آخه تو آدمی که من ازت کمک بخوام؟... خودت از من گداشتری... برو که الهی به زمین گرم بخوری... خیر از زندگی نبینی... سنط بشی!...

و اگر کسی دست توی جیب یا کیف بکند و پولی درآورد و به دستش بدهد، خیر میلی می‌کند باشد، باز پیرزن اعتراض می‌کند:

- همین؟! خاک بر سرت با این کمک کردنت... مثل اینکه داره به گدا پول میدی... ای بیچاره بدبخت، مرده‌شور هیکلت رو بیره... من که گدا نیستم، من فقط پول لازم دارم، کرایه خونم عقب افتاده... شهریه بچه‌هامو باید بدم... می‌خوام لباس بخرم. اونوقت تو حجالت نمی‌کشی این پول‌رو به من میدی؟... گزارشگران ما می‌گویند: شبیه این پیرزن،



● بعضی از گدایان با فحش و ناسزا و بعضی دیگر با قدردی و کتک زدن مردم، در خیابانهای تهران گدایی می کنند!

می کنید و یک کرایه درست و حسابی می دهید که به جای کرایه چند نفر باشد...

لحن طرف چنان تهدیدآمیز بود که حس کردم اگر کمترین مخالفتی بکنم دچار دردسر خواهم شد. بخصوص که ضمن حرف زدن او، رقیقش هم سرعت اتومبیل را دم به دم بیشتر می کرد و مجموعاً از فضا و جو داخل اتومبیل و حالت آن دو، حس می شد که در صورت عصبانی شدن از دست من، ممکن است ماشین را به در و دیوار و درختهای کنار خیابان بکوبند و خودشان و مرا لت و پار کنند.

نهار پرسیدم: چقدر باید تقدیم کنم؟ همان پسر گفت: هرچه بیشتر بهتر. صد، صد و پنجاه، دوست... هرچه کرم داشته باشی... فوراً یک اسکناس صد تومانی درآوردم و گفتم: خیلی ممنون. من همین جا پیاده می شوم... ماشین را نگه داشتند. موقع پیاده شدن، پسر جوان دست انداخت و گچ روی بینش را برداشت و من تازه فهمیدم آن گچ، ماسک و گرم است. آنوقت به خنده گفتم:

- این گچ الکی است. برای ایزگم کردن. توی گچ حشیش داره که عشق کنیم. اگر بخوای، تو هم می توانی بمانی و حال کنی. گفتم: حالا که اینطور است، شما را به خدا بگوئید که جریان این ماشین چیست؟

راننده جواب داد: هیچی. ماشین مال پدرم است. ازش اجازه گرفتم که شبی ۲ ساعت با آن کار کنم و خرج خودم را در بیاورم. ولی مگر می شود در ۲ ساعت هم پول درآورد و هم حال کرد؟ این است که ناچاریم دنبال مسافرهایی باحالی مثل شما بگردیم و فقط با سوار کردن هفت هشت نفر در این دو ساعت، پول عشق و حال مان را پیدا کنیم...

من که پیاده شدم، آنها چند قدم آن طرف تر جلوی مرد و زن جوانی توقف کردند که سوارشان کنند و من در دل گفتم: خدا به داد اینها و هرکسی که سوار این ماشین می شود برسد...

● گدایی ۵، ۱۰، ۲۰، ۳۰ هزار تومانی!

حالا می رسم به یکی از جالب ترین و گران ترین انواع گدایی در تهران... حتماً شما هم تا به حال دیده اید کسی را که به تنهایی یا همراه با زن و فرزند، به طرف شما می آید و نسخه یی در دست دارد. یا این توضیح و التماس که: ای آقایان، درد و بلایت به جانم. درد و مرض نبینی از شاء الله... بچه من مریض است. دکتر برایش دوا و دستور عکسبرداری و آزمایش نوشته که چهار پنج هزار تومان خرج دارد...

و خلاصه شما را به دین و ایمان و پیر و پیغمبر قسم می دهد و پای وجدان و انسانیت و

و نساظرهای خیابانی و این بازیگران ماهر و جگرکباب کسب دلش به رحم می آید، دیگر نمی تواند پنج تومان یا ده - بیست تومان از جیب درآورد و به دست آنها بدهد. بلکه رقم های پرداختی این دسته از آدمهای احساساتی و عاطفی، معمولاً به چند صد تومان می رسد و حتی گاهی به چند هزار تومان سر می زند.

با همه آنها، مشابه صحنه یی که بیان شد، در تهران بزرگ و محلات مختلف و خیابانهای بی شمار و کوچه های بی پایان آن زیاد دیده شده است. لذا اکنون خیلی از تهرانی ها هم هستند که با همه احساساتی بودن، دیگر به حقه های این دسته از گدایان پی برده اند و به این زودبها گول نمی خورند و تسلیم نمی شوند.

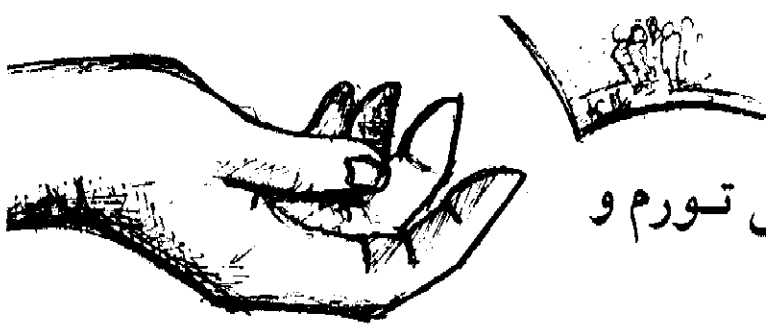
ولی از طرف دیگر، گدایان با استعداد و بازیگر صحنه های دلگداز نیز بیکار نشسته اند. هر چه تهرانی ها با این گونه صحنه ها بیشتر آشنا می شوند و در مقابل این دسته از گدایان بیشتر مقاومت و سرسختی پیدا می کنند، در مقابل، گدایان نیز روش های تازه تری به کار می برند و با ترتیب دادن صحنه های جدیدتر و حتی ضمیمه کردن انواعی از اسناد و مدارک به گفته های خود، باز هم در گوشه و کنار شهر، شکارهای تازه یی را پیدا می کنند و به تور می زنند.

● نوخ گدایی، هنگام با تورم!

یکی از گزارشگران ما، از قبول یک جامعه شناس سرشناس می گفت: این دسته از گدایان، خود را با اوضاع اقتصادی روز تطبیق می دهند و هر چه نرخ تورم بالاتر می رود و گران افزایش می یابد، آنها نیز ارقام گدایی خود را با نیرنگ ها و ترفندهای تازه، بالا می برند. طبیعی است که گدای امروز، در حالی که قیمت یک ساندویچ ساده یکصد تومان و یک دیزی آگوشت فهوه خانه ۱۵۰ تومان و یک کیلو گوشت ۵۰۰ تومان است، دیگر نمی تواند با رقم های یک تومانی و ۲ تومانی و ۵ تومانی مخارج خود را تأمین کند. این است که آنها نیز نرخ گدایی را بالا برده اند و برای دستیابی به ارقام مورد نظر خود، هر روز دست به ابتکارات تازه تری می زنند. تا جایی که امروزه باید گفت گدایی هستند که فقط برای دریافت رقم های ۵ یا ۱۰ هزار تومانی و حتی ۲۰ تا ۳۰ هزار تومانی نقشه می کشند. آنها دیگر از صبح تا شب با ۱۰۰ نفر طرف صحبت و التماس نمی شوند که مثلاً از هر کدام ۵ تومان



یک گدای شیکیوش می گفت: من گدا نیستم، فقط می خواهم پولی را که از مدرسه بچاهم خواسته اند، تأمین کنم!



یک جامعه شناس:

در تهران، نرخ گدایی هم، با افزایش تورم و گرانی قیمت ها، بالا می رود!

بگیرند که در پایان «ساعات کار» خود پانصد تومان به دست آورده باشند. بلکه ترجیح می دهند از دریافت مبالغ کوچک چشم پوشند. و ۹۹ نفر از صد نفر را بدون سرکسبه کردن رها کنند، تا سرانجام یک نفر را چنان شکار کنند که یکجا، چند هزار تومان پول به آنها بدهد.

● مگر داری به گدا پول می دهی؟!

همین جامعه شناس می گوید: خود من بارها این موضوع را آزمایش کرده ام. به محض اینکه یکی از همین گدایان گرانقیمت را دیده ام، پول خردی مثل ۲ تومانی یا ۵ تومانی درآورده و به آنها داده ام. ولی همیشه اینگونه گدایان به من اعتراض کرده و پول را نگرفتند. بارها از اینگونه گدایان شنیده ام که بالحن پرخاشگر و حق به جانب گفته اند: مگر داری به گدا پول می دهی؟! مرد حسابی، من شخصی آبرومند و گرفتارم که دنبال

● این مدارک از کجا می آید؟

گزارشگر بخش اجتماعی ما می گوید: من بارها با گدایان نسخه به دست مواجه شده ام و بارها افرادی را دیده ام که با سر و کله شکسته و باندپیچی شده یا با دست و پای گچ گرفته، در خیابان از مردم پولی برای مداوای خود می خواسته اند. اما وقتی قضیه را پیگیری کرده ام، معلوم شده که آن باندپیچی ها و گچ گرفتگی ها، همگی دروغین و ساختگی بوده است. وی می افزاید: این دسته از گدایان، تازگیها برای آن که ماجرای درد و گرفتاری خود را کاملاً طبیعی و واقعی نشان دهند، معلوم نیست چطور و از کجا و باهدستش چه کسانی، برای خود مدارک و اسناد فریب دهنده می فراهم می کنند. مثلاً سربرگها و قبض های چسبی و آرم دار بیمارستانها و آزمایشگاههایی را نشان می دهند که

به تاریخ روز، برای آنها ارقام و مبالغی نوشته شده که باید به صندوق بپردازند. این افراد، حتی شناسنامه و کارت شناسایی خود را هم نشان می دهند تا معلوم شود اسمی که روی آن سربرگها و قبض ها نوشته شده، واقعاً اسم آنها یا همسر و یا فرزندشان است، تا هیچ جایی برای شک و تردید در صحت ادعای آنها باقی نماند. ولی در صورتی که کسی همین موارد را هم پیگیری کند، خواهد دید که ادعای آنها دروغ است و سربرگ و قبض مزبور، توسط مسزولان واقعی بیمارستان یا آزمایشگاه نوشته نشده است. ولی شاید هنوز کسی واقعاً این قضیه را پیگیری نکرده که معلوم شود این گدایان، قبض ها و سربرگهای مزبور را از کجا به دست می آورند و مهر بیمارستان و آزمایشگاه را چگونه پای این ورقه ها می زنند؟...

● مرد روستایی در تاکسی چه می کرد؟

همین گزارشگر می گوید: با آن که من تاکنون از این موارد زیاد دیده ام و دیگر نباید گول این افراد را بخورم، ولی باز با مواردی مواجه می شوم که با همه تجربه ای که دارم، دروغ و تقلب را از حقیقت تشخیص نمی دهم.

وی می گوید: چندی پیش سوار تاکسی شدم و در صندلی عقب نشستم. همین که تاکسی به حرکت درآمد، مردی که کنار دست من نشسته بود، ناگهان صیحه بلندی کشید و شروع به گریه کرد. چنان سوزناک می گریست که همه سر نشینان تاکسی و از جمله مرا به شدت تکان داد و تحت تأثیر گرفت.

یکی از مسافران که دلش سوخته بود، علت گریه را پرسید. و آن مرد که لباس و سر و وضعی روستایی و شبیه کشاورزان خطه خراسان داشت، با اشک و آه سوزناکش گفت: هفته پیش پسر جوانم را که تازه داماد شده و از مدتی پیش مرض سختی گرفته، برای معالجه به تهران آوردم. تمام پس انداز و حاصل یک عمر کار کشاورزی خودم و زن و بچه ام را همراه آورده بودم. ولی وقتی تمام آن پول را به بیمارستان دادم، چند روز بعد به من گفتند که پسر باید عمل شود و خرج عمل هم حدود ۳۰ هزار تومان است. ناچار به ده برگشتم و یک گوسفند و دو تا بز و چند تا مرغ و خروس را فروختم و از تمامی آشناها و اقوام نیز تاجایی که برایشان امکان داشت قرض گرفتم و بالاخره این پول را جور کردم و همین دیشب به تهران آمدم. اما امروز صبح وقتی با تاکسی آمدم و جلوی



عده ای از گدایان تهران که لقب «گدایان شیکپوش» گرفته اند، با کیف سامسونیت و پیپ های گرانقیمت در خیابانها گدایی می کنند!

یک جوانمرد می گردم تا مشکل و گرفتاری ام را حل کند، نه این که مرا به گدایی عادت دهد. ولی چند روز بعد، دوباره همان شخص، در گوشه دیگری از شهر، در حال گفتگو با کس دیگری بوده که یکجا، مشکل و گرفتاری او را حل کند، و البته او را به گدایی هم عادت ندهد! این جامعه شناس می گوید: تا به حال چندبار، وقتی از اینگونه گدایان نسخه به دست دیده ام، به آنها پیشنهاد کرده ام که با هم به داروخانه برویم تا نسخه شان را برایشان بپیچم و یا به آزمایشگاه برویم که هزینه آزمایش و عکسبرداری فرزندشان را بپردازم که همانجا در حضور خودم کار آزمایش و عکسبرداری انجام شود. ولی همیشه - و بدون استثناء - آنها از این پیشنهاد روی برگردانده اند. و حتی در موارد زیادی، چنین گدایانی، با لحنی اعتراض آمیز و اهانت بار گفته اند: برو پی کارت، مرد حسابی! تو که مردش نیستی به کسی کمک کنی، چرا داری مردم آزاری می کنی و مزاحم می شوی؟!...

بقیه در صفحه ۲۲

برگه درخواست اشتراک

مجله گزارش

۱) در صورت درخواست شماره‌های قبلی مجله گزارش، بابت هر شماره ۴۰۰ ریال به حساب مجله واریز کرده، فیش بانکی را با تعیین شماره‌های مورد درخواست به نشانی مجله ارسال فرمایید. (شماره ۸ و ۹ موجود نیست)

۲) شماره حساب مجله: تهران - جاری ۱۲۰۸ / ۸۰۳۰ بانک سپه شعبه دانشگاه، میدان انقلاب

۳) لطفاً تغییرات نشانی خود را بلافاصله اعلام فرمایید.

حق اشتراک داخل کشور	
پست عادی یک‌ساله	پست سفارشی
۶۰۰۰ ریال	۸۰۰۰ ریال

خارج کشور	
کشورهای همسایه	امریکا و خاور دور
۱۶۰۰۰ ریال	۲۰۰۰۰ ریال

لطفاً اصل فیش بانکی را با نشانی کامل خود به نشانی: تهران - صندوق پستی ۱۴۱۵۵-۵۴۶۷ بخش اشتراک مجله گزارش ارسال دارید.

اگر می‌خواهید مجله شما ناقص نشود، ارسال فتوکپی این قسمت نیز، کافی خواهد بود.

گدایان تهرانی، شکارچیان ۱۰۰۰ تومان

بقیه از صفحه ۴۱ تا ۳۰ هزار تومان! بیمارستان پیاده شدم، یک مرتبه متوجه شدم که بقیچه و بندیلیم را توی تاکسی جا گذاشته‌ام و تاکسی هم رفته و از نظر ناپدید شده است. حالا من مانده‌ام و دو دستم که باید توی سرم بکوبم. چون پسر جوانم توی بیمارستان منتظر است که من با پول برسم و او را همین امروز و فردا عمل کنند. دکترها گفته‌اند اگر تا یک هفته دیگر عمل نشود، مرگش حتمی است...

مرد روستایی یا چنان لحنی حرف می‌زد و چنان هر کلمه را با آهی جگرسوز و توأم با اشک و ضحک و شیون بر زبان می‌آورد که برای شیخکس شکی باقی نماند که راست می‌گوید و برآستی پسر جوانی در آستانه مرگ دارد... این بود که هر کس دست توی جیبش کرد و دسته‌بی اسکناسی درآورد و به او داد. حتی خود من هم، که واقعاً از این صحنه‌ها زیاد دیده‌ام و چشم و گوشم پر شده است، طاقت نیاوردم و تمام دو هزار تومانی را که همراه داشتم به او دادم... و خیلی خوشحال هم بودم که هنوز شبیادی گدایان حرفه‌بی تهران، ما مردم را آنقدر سنگدل نکرده است که در موارد مشکل و گرفتاری واقعی، مثل مورد همین مرد روستایی، از کمک کردن خودداری کنیم...

چه کسی از نسل یزید است؟

گزارشگر ما می‌افزاید: دو سه روز پیش، دوباره سوار تاکسی شدم و این بار در صندلی جلوی نشستم، و باز ناگهان صدای ضحی بی جگرخراش از صندلی عقب برخاست... من ناگهان احساس کردم صدای آشنایی را می‌شنوم. سربرگرداندم و همان مرد روستایی را دیدم، که درست با همان سر و وضع و لباس و همان حالت و قیافه، و همان لحن و صدا، دارد همان داستان پسر بیمار و عمل جراحی و فروختن گوسفند و بز و مرغ و خروس و... را بازگو می‌کند. که ناگهان کنترل خود را از دست دادم و فریاد زدم: ای متقلب، مگر تو دو سه ماه پیش هم همین بازی را در نمی‌آوردی؟ پس پسری که دو سه ماه پیش در خطر مرگ قرار داشت و بنا بود تا یک هفته دیگر بمیرد، چطور هنوز هم زنده مانده و هنوز هم تو داری برایش پول جمع می‌کنی؟...

ولی آن مرد ظاهراً روستایی، نه تنها شرم نکرد، بلکه با وقاحت تمام به راننده تاکسی گفت:

آقا نگاه‌دار من پیاده شوم. این جور آدمها مروت ندارند. اینها از نسل یزید و شمردند و نمی‌توانند ببینند که انسانهای مهربان به کسی کمک می‌کنند... این آقا دروغ می‌گوید. من تا به حال هیچوقت او را ندیده‌ام. من فقط یک هفته است که با این تهران بی‌رحم آشنا شده‌ام و قبلاً هیچوقت پایم به اینجا نرسیده بود. این آقا هم تا حالا مرا توی خواب هم ندیده است. مستهی همولایتی‌های من می‌گفتند که در تهران، آدمهایی پیدا می‌شوند که نه تنها خودشان بسی مروت و سنگدل‌اند و به کسی کمک نمی‌کنند، بلکه جلوی کمک کردن دیگران را هم با دروغگویی خودشان می‌گیرند...

و از تاکسی پیاده شد و رفت و من برای دو هزار تومانی که دو سه ماه پیش به او داده بودم، آه کشیدم!

گدایان شیکپوش!

یکی دیگر از گزارشگران ما، در باره گروه جدیدتری از گدایان تهرانی حرف می‌زد که باید آنها را «گدایان شیکپوش» نامید. این گزارشگر که تاکنون با دو تیب از این گدایان روبرو شده است، می‌گفت: مشخصه اول این گروه، سر و وضع مرتب، لباس شیک و اتوکشیده، کفش‌های واکس‌زده و طرز بیان خوب و حاکی از سواد و معلومات آنها است.

وی می‌گفت: البته تا به حال زیاد دیده‌ام گدایانی را که جلوی شما را می‌گیرند و مدعی می‌شوند که از شهرستان به تهران آمده‌اند و در تهران پول‌شان گم شده یا دزد و جیب‌بر آنها را لخت کرده است و حالا فقط مبلغی برای تهیه بنیت اتوبوس و بازگشت به شهر خود می‌خواهند اما طرز کار شیکپوش‌ها فرق می‌کند. چندی پیش یکی از این گدایان شیکپوش که کت و شوار خوش دوخت فاستونی بر تن، کیف سامسویت در دست، عینک دودی گرانقیمت بر چشم و پیب دسته استخوانی برب داشت، جلوی مرا گرفت. - آقا، من کارمند اداره... در شهرستان... هستم. امروز صبح برای انجام کاری در اداره مرکزی به تهران آمدم. ولی حالا که کارم را انجام داده‌ام و می‌خواهم به شهرم برگردم، متوجه شده‌ام که جیب‌برها کیف پولم را زده‌اند. حالا فقط ۲۰۰ تومان لازم دارم که خودم را به شهرم برسانم.

شرکت بازرگانی امید کیش

(اخوت کیش سابق)



مرکز پنخس انواع پوشاک- لوازم خانگی- صوتی و تصویری- آرایشی و بهداشتی- گلپای مصنوعی و آماده عرضه خدمات به بازرگانان در جهت گشایش اعتبار- ترخیص و حمل هر نوع کالاهای مجاز به تمام نقاط ایران

آدرس- مرکز تجاری بین الملل کیش (فرانسویها) فاز ۱ تلفن ۲۸۱۵-۲۳۹۸ (۰۷۶۵۳)

تهران: تلفن ۵۸۳۱۵۶ فاکس ۵۸۸۳۳۰ تلکس ۸۷۸۲۱۱۱۱